

به نام خداوندِ بخشندهٔ مهربان

نگاشته شده به زبانِ پارسی

بوستانِ زندگی

اگر اندوهگین و خسته اید، سری به بوستانِ شهر بزنید و اندکی از روزتان را همبازیِ کودکانِ شوید، و در هیاهویِ شادی و جنب و جوشِ شان، اندوه را از دل و خستگی را از تن برانید و به فراموشیِ بسپارید. در میانِ آنان تابِ بخورید، بر سُرُسره سوار شوید، رویِ سبزه ها بغلتید، به دنبالشانِ بدوید و فریادِ شادمانیِ سر دهید.

و تو ای دوستِ من،

اگر در این میان، در کنارِ زمینِ کودکی را دیدی که دست در دستِ پدر ندارد و مویِ آشفته اش نشانگرِ آن است که مادری هم نیست تا بر آن شانه بزند، بدان که پروردگار، در این روز، سرپرستیِ او را به تو واگذار کرده است.

او را هم به بازی بخوان. خم شو تا بر شانه ات بنشیند و برگ هایِ سبزِ درختانِ بوستان را در دست هایِ کوچکش بگیرد. زانو بزَن تا آزادانه بر پشتت سوار شود و چنین پندارد که به سرزمینِ شادمانیِ ها می تازد. بی گمان، آفریدگارِ مهربان این مهربانیِ تو را می نگرَد و آن را در کارنامه ات می نگارد.

نگرانِ آن مَباش که شاید با این کار جامه ات خاک آلود و مویت پریشان شود.

با کشیدنِ دستی بر جامه و موی، می توان گرد و پریشانی را از آن ها زدود، آن چه که هرگز زدوده نمی شود **یادِ خوش** یک چنین روزی است.

تا پایانِ زندگی، هر بار که این روز را به **یاد می آوری**، اندوه و خستگی را از **یاد می ببری**.

نگرانِ آن مباش که **بزرگترها** بی که کنارِ گود نشسته اند در بارهٔ رفتارِ کودکانه ات چگونه داوری می کنند و یا تا چه اندازه به کارت **می خندند**. اگر نزدیک تر بروی در چهره شان می بینی که آن ها هم آرزومندند تا به بازی کودکانه ات بپیوندند؛ تنها نگران آن اند که مبادا جامه شان خاک آلود و مویشان پریشان شود و **دیگر بزرگترها** به رفتارشان **بخندند**.

خواهران، برادران، و فرزندانِ گرامی ام

کودکی بازه ای سپری شده در آغازِ زندگی ما نیست. **لایه ای از هستی ما**، و همواره همراه ماست و **گل** ما را بر آن **سپرشته** اند.

بازگشت به کودکی، بازگشت به سرزمینِ ساده اندیشی ها و بازیگوشی ها نیست.

بازگشت به **پاکدلی** و **پاکدستی** و **پاک اندیشی** است.

گام نهادنِ دوباره به سرزمینی است که در خاکِ آن **درختِ مهربانی** و **نیکخواهی** برای **همگان** همواره پا می گیرد و **پُربار** می شود ولی **دانهٔ کینه توزی** و **بدخواهی** هیچگاه جوانه نمی زند.

بیاید ، به خواست و یاری **خداوندِ یکتا**، دست در دست یکدیگر، همگی به **زندگی پاک و بی آلایش**

کودکانه بازگردیم.

چندی است که زندگی مان همچون بوستان شهرمان شده است.

ما بیرون از زمین بازی خردسالان، روی نیمکتِ خود بزرگتر بینی بزرگترها نشسته ایم و، برای هزارمین بار، به داستانِ خسته کننده شیرینکاری های نکرده همسالانِ خود گوش می دهیم، و چنان سرگرم شده ایم که نمی بینیم کودکانِ بسیاری، در کناره زمین، آشفته موی و بی کس ایستاده اند و به بازی گرفته نمی شوند.

بیاید برخیزیم و کودکانه یاور و همبازی ایشان شویم.

پروردگارِ مهربان ما را می نگرَد.

شاید هنوز دیر نشده باشد و بتوانیم مَنشِ کودکی و روشِ مهربانی را به سانِ راهِ رسیدن به پیشگاهِ

"او" در پیش گیریم.

چنین باد !